

تحریر و تبیین دگردیسی‌های معرفت اجتماعی

فردین قریشی (استاد روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران، تهران، ایران)
ghoreishi3583@ut.ac.ir

چکیده

معرفت اجتماعی، پیوندهای تنگاتنگی با موقعیت تاریخی، زمینه جامعه‌شناختی و کارکرد نهایی خویش دارد و تضعیف هرکدام از این پیوندها، معرفت اجتماعی را با چالش‌های اساسی مواجه می‌کند. بر همین اساس، این شعبه از معرفت، همواره در معرض دگردیسی به سازه‌های نظری دیگری همچون دگماتیسم، بیگانگی و ابزارگونگی است. پرسش اصلی این مقاله ناظر بر چیستی فرآیند این دگردیسی‌ها و عوامل مؤثر بر تکوین آن‌هاست. برای دسترسی به پاسخ این پرسش از روش فراتحلیل بهره جسته و با تکیه بر ایجاد پیوند بین نظریات مختلفی که جامعه‌شناسان معرفت و فیلسوفان علوم اجتماعی فراهم آورده‌اند، کوشش شده است تصویر نظری روشنی از دگردیسی‌های موضوع بحث و عوامل عینی و ذهنی مؤثر بر پیدایش آن‌ها به دست داده شود. نتیجه کار تحریر نظام‌مند فرآیندهای دگردیسی و شناسایی مجموعه‌ای از عوامل عینی و دلایل ذهنی دخیل است که می‌تواند دست‌مایه پژوهش‌های تجربی متعددی واقع شود.

کلیدواژه‌ها: معرفت اجتماعی، دگماتیسم، بیگانگی معرفتی، ابزارگونگی

۱. مقدمه

متفکران علوم اجتماعی در کنار کوشش برای شناخت پدیده‌های اجتماعی و روابط بین آن‌ها، به راه و روش‌های دسترسی به این شناخت و همچنین عوامل مؤثر بر چنین شناختی، توجه ویژه‌ای داشته‌اند. در همین زمینه، بررسی نسبت بین معرفت اجتماعی با سازه‌های

نظری دیگر و نیز بررسی تأثیر عوامل مختلف بر ماهیت و مسیر معرفت اجتماعی از دغدغه‌های مهم این متفکران بوده است. این مقاله همسو با کوشش‌های نظری به عمل آمده در این عرصه و در جهت دستیابی به سنتزی از یافته‌های متفکران شهیر این حوزه، در جست‌وجوی یافتن پاسخ این پرسش است که معرفت اجتماعی به چه صورت‌هایی ممکن است به سازه‌های دیگری دگردیسی پذیرد و در صورت تکوین این دگردیسی‌ها، عوامل مؤثر بر پیدایش چنین عارضه‌هایی از چه قرار است؟ در مسیر دستیابی به پاسخ این پرسش ابتدا مبانی تحلیلی کار که ناظر بر پایه‌های نظری و روش تجزیه و تحلیل داده‌ها است، مورد بررسی واقع می‌شود و در ادامه بحث، فرآیندهای دگردیسی معرفت اجتماعی و عوامل مؤثر بر تکوین این فرآیندها به عنوان یافته‌های تحقیق، مورد بررسی قرار خواهد گرفت. فرآیندهای مذکور ناظر بر سه فرآیند دگردیسی معرفت اجتماعی به دگماتیسم، بیگانگی و ابزارگونگی نظری است.

۲. ادبیات و مبانی نظری

چنان‌که در مقدمه اشاره شد، موضوعات مرتبط با مسئله این پژوهش مورد توجه متفکران و جامعه‌شناسان متعددی بوده است. از این رو، میان نظریات علوم اجتماعی، ادبیات قابل ملاحظه در این خصوص یافت می‌شود. به طور کلی، از نگاه بسیاری از جامعه‌شناسان معرفت، معرفت اجتماعی، معرفتی تاریخمند، معطوف به وضعیت اجتماعی معین و نیز معرفتی کارکردمدار است (لیتل^۱، ۱۹۹۱؛ هولیس^۲، ۱۹۹۴؛ بریبروک^۳، ۱۹۸۶ و شوترز^۴، ۱۹۶۷)؛ به عنوان نمونه، کارل مانهایم (۱۳۵۵) کلیت معرفت اجتماعی را محصول وضعیت تاریخی و اجتماعی معینی معرفی می‌کند، برگر و لاکمن^۵ (۱۹۶۶) بر تأثیر مناسبات اجتماعی بر تعریف

-
1. Little
 2. Hollis
 3. Braybrooke
 4. Schtz
 5. Berger and Luckmann

واقعیت اجتماعی تأکید می‌کنند و بر همین اساس، معرفت اجتماعی به‌عنوان معرفتی که درصدد توصیف و تبیین پدیده‌های اجتماعی است، فاقد قابلیت تعمیم در سطح جهانی می‌شود و ماکس شلر و یورگن هابرماس بر عنصر هدفمندی و کارکردمداری برای تمامی شعبه‌های معرفت و از جمله معرفت اجتماعی تأکید می‌کنند (علیزاده، اژدری‌زاده، کافی و توکل، ۱۳۸۳ و هابرماس^۱، ۱۹۷۱ به نقل از سروش، ۱۳۸۴، صص. ۲۰۹-۲۰۶).

اما در ارتباط با این مسئله که معرفت اجتماعی چگونه و چرا از ویژگی‌های فوق‌الذکر فاصله گرفته و ارتباط آن با شرایط تاریخی، اجتماعی و کارکردی رو به کاستی می‌نهد، به نظر می‌رسد موضوع در میان نظریه‌پردازان محل اختلاف نظر است. کارل مارکس به تأثیر موقعیت طبقاتی در دگردیسی معرفت به آگاهی کاذب اشاره کرده است (سروش، ۱۳۸۴، ص. ۱۹۱)، آنتونیو گرامشی تأثیر هژمونی فرهنگی سرمایه‌داری را در این زمینه برجسته ساخته است (بشیریه، ۱۳۷۲). کارل مانهایم (۱۳۵۵) به تأثیر علایق گروهی توجه کرده است. سی رایت میلز (۱۳۹۴) و آلوین گولدنر (۱۳۶۸) تجربه‌گرایی انتزاعی را مؤثر دانسته‌اند، میشل فوکو نقش اصلی را به مناسبات قدرت داده است (به نقل از ضیمران، ۱۳۹۳) و مایکل برووی (۱۳۸۷) توجه خود را به ایرادات نظام آموزشی معطوف کرده است. متفکران و جامعه‌شناسان دیگر نیز هرکدام به تأثیر متغیرهای خاصی در این خصوص اشاره کرده‌اند (گلوور، استرابریج و توکل، ۱۳۸۳). شرح و بسط هر یک از آرای فوق‌الذکر در فرصت یک مقاله پژوهشی نیست؛ اما آنچه در ارتباط با پرسش این پژوهش مهم است، عبارت از این است که به نظر می‌رسد از طریق ایجاد همگرایی میان این نظریات تا حدود زیادی می‌توان فرآیندهای دگردیسی معرفت اجتماعی را ترسیم کرده و عوامل مؤثر بر آن را شناسایی کرد. درعین حال، برای پرهیز از رویارویی با تعارضات نظری احتمالی، این کار را در چهارچوب طرحی جدید و نسبتاً مستقل به انجام رساند. این برداشت کلی از میراث نظری موجود و نحوه استفاده از آن، مبنای کوشش‌های نظری انجام‌یافته در فرآیند نگارش مقاله حاضر است.

۳. روش پژوهش

کوشش‌های نظری این مقاله به لحاظ روش شناختی در چهارچوب فراتحلیل نظریات موجود و با بهره‌مندی از داده‌های کتابخانه‌ای به انجام رسیده است. به تعبیر جرج ریتزر: فراتحلیل را می‌توان به‌عنوان بررسی اصول اساسی دانش انباشته موجود تعریف نمود ... این نوع جامعه‌شناسی را می‌توان تحت عنوان فراجامعه‌شناسی گروه‌بندی کرد. همچنین این نوع جامعه‌شناسی را می‌توان به‌عنوان بررسی کلی ساختار اساسی جامعه‌شناسی و نیز ساختار عناصر گوناگون سازنده آن تعریف کرد (ریتزر، ۱۳۸۲، ص. ۶۲۵).

درواقع، با اتخاذ روش فراتحلیل تلاش شده است یافته‌های تحلیلی کثیری از متفکران علوم اجتماعی در کنار هم محل تأمل واقع شده و با بررسی این یافته‌ها فرآیندهای دگرذیسی معرفت اجتماعی توصیف و عوامل مختلف مؤثر بر تکوین چنین فرآیندهایی مورد شناسایی و تحلیل قرار گیرد؛ البته روشن است که چنین کاری صرفاً از طریق در کنار هم قرار دادن نظریه‌های مختلف، قابل انجام نیست؛ زیرا ایجاد نوعی همگرایی میان نظریه‌های به‌ظاهر متعارض و دسترسی به یک سنتز مناسب، مستلزم طرح نظری مناسبی است. بر همین اساس، در این پژوهش با الهام از ادبیات نظری موجود، سه مسیر اصلی دگرذیسی معرفت اجتماعی ترسیم یافته و در جهت فراتحلیل عوامل مؤثر بر شکل‌گیری این دگرذیسی‌ها، متغیرهای دخیل، در دو دسته عوامل عینی و عوامل ذهنی مورد تجزیه و تحلیل واقع شده است. یافته‌های مطرح‌شده در بخش‌های بعدی مقاله، حاصل کوشش‌های به‌عمل‌آمده با همین راهبرد روش شناختی است.

۴. یافته‌های پژوهش

۴.۱. فرآیند دگرذیسی معرفت اجتماعی به دکماتیسیم

به‌طور کلی، باید گفت معرفت اجتماعی ربط وثیقی با مقتضیات زمانی دارد و چنین معرفتی عموماً رنگ زمان به خویش می‌پذیرد؛ به‌طوری‌که معرفت حال چندان مناسبی با

اوضاع گذشته ندارد و معرفت گذشته برای غلبه بر مسائل و مشکلات حال معمولاً مفید و کارگشا نیست؛ به عبارت دیگر، همان‌گونه که کارل مانهایم (۱۳۵۵) در اثر مشهور خود *ایدئولوژی و اوتوپیا* آورده است، معرفت اجتماعی محصول یک موقعیت تاریخی ویژه است. از همین رو، هرگاه معرفتی بدون اعتنا به مقتضیات زمانی آن معتبر و کارآمد تلقی شود، به احتمال قوی جریان امر به سوی تبدیل معرفت اجتماعی به پدیده‌ای به نام «دگماتیسم» حرکت خواهد کرد. به نظر می‌رسد با تشریح این فرآیند و تبیین آن، ویژگی زمان‌مندی معرفت اجتماعی وضوح بیشتری خواهد یافت.

الف) تحریر فرآیند دگردیسی به دگماتیسم

معرفت اجتماعی زمانی به دگماتیسم تبدیل می‌شود که مبانی و زیرساخت‌های انگیزشی و شناختی معرفت اجتماعی مزبور با گذشت زمان و تغییر «موقعیت تاریخی» تحول می‌پذیرد؛ ولی خود معرفت اجتماعی به جای تحول به تصلب کشیده می‌شود. دفاع از این مدعا مستلزم ارائه پاسخ به دو پرسش اساسی است؛ پرسش اول این است که منظور از مبانی و زیرساخت‌های انگیزشی و شناختی یک معرفت اجتماعی چیست؟ و پرسش دوم این‌که سازوکار ارتباط میان تحول در این مبانی با تبدیل معرفت اجتماعی به دگماتیسم چگونه است؟

در پاسخ سؤال اول باید گفت جوامع مختلف بشری در موقعیت‌های تاریخی مختلف با مسائل، مشکلات، فرصت‌ها و تهدیدات مختلفی مواجه می‌شوند، این شرایط را می‌توان در دو سطح نظری و عملی مشاهده کرد. در میان واکنش‌های مختلفی که در برابر این شرایط ایجاد می‌شود، واکنش اندیشمندان هر جامعه جالب توجه است. آن‌ها سعی می‌کنند برای بهترین نوع مواجهه با شرایط فوق‌الذکر تأمل و اندیشه‌پردازی کنند (اسپریگنر، ۱۳۷۷). به همین لحاظ می‌توان از شرایط نظری و عملی مزبور به‌عنوان مبانی انگیزشی تولید یک سلسله اندیشه‌ها و به یک تعبیر بهتر معرفت اجتماعی یاد کرد؛ اما در این میان، واقعیت و صحت اندیشه‌های تولیدشده با سطح و مرتبه شناخت کلی بشر و میزان معلومات او ارتباط

تنگاتنگ دارد. بر همین اساس نیز می‌توان از این متغیر با عنوان مبانی شناختی اندیشه‌ها و معرفت تولیدشده یاد کرد. پس روشن می‌شود که در پیدایش و ماهیت معرفت اجتماعی دو متغیر اساسی ایفای نقش می‌کنند که یکی نوع مشکلات و دیگری سطح شناخت بشر است. حال باید گفت در پاره‌ای اوقات برخی از اندیشه‌های عرضه‌شده، توسط برخی گروه‌های اجتماعی به‌عنوان راهنمای فهم و عمل اجتماعی پذیرفته می‌شوند. در پذیرش این ایده‌ها نیز مبانی انگیزشی و شناختی خاصی ایفای نقش می‌کنند. در واقع، مبانی مزبور نزد متفکران به تولید ایده و معرفت منتهی می‌شود و نزد گروه‌های اجتماعی به انتخاب و مصرف ایده و معرفت می‌انجامد. در هر صورت، زمانی که برخی گروه‌های اجتماعی اندیشه‌های مورد بحث را در وجوه تبیینی و هنجاری آن مورد پذیرش قرار داده و در دستور کار و عمل اجتماعی خودشان جای می‌دهند، اندیشه‌های فوق تبدیل به ایدئولوژی می‌شود. به یک عبارت بهتر ایدئولوژی، اندیشه یا معرفتی است که در یک موقعیت تاریخی ویژه از سوی بخشی از نیروهای اجتماعی یک جامعه به‌عنوان مبانی فهم و عمل اجتماعی برگزیده شده است. از همین‌رو، می‌توان گفت که ایدئولوژی با توجه به متغیرهای تأثیرگذار در اندیشه‌ها، محصول مشکلات و سطح شناخت ویژه‌ای است و اعتبار آن «به لحاظ منطقی» تا زمانی است که این مبانی به قوت خویش باقی هستند (برای ملاحظه تعاریف دیگری در این مورد ر. ک: مانهایم، ۱۳۵۵؛ سروش، ۱۳۷۵ الف؛ وینسنت، ۱۳۷۸).

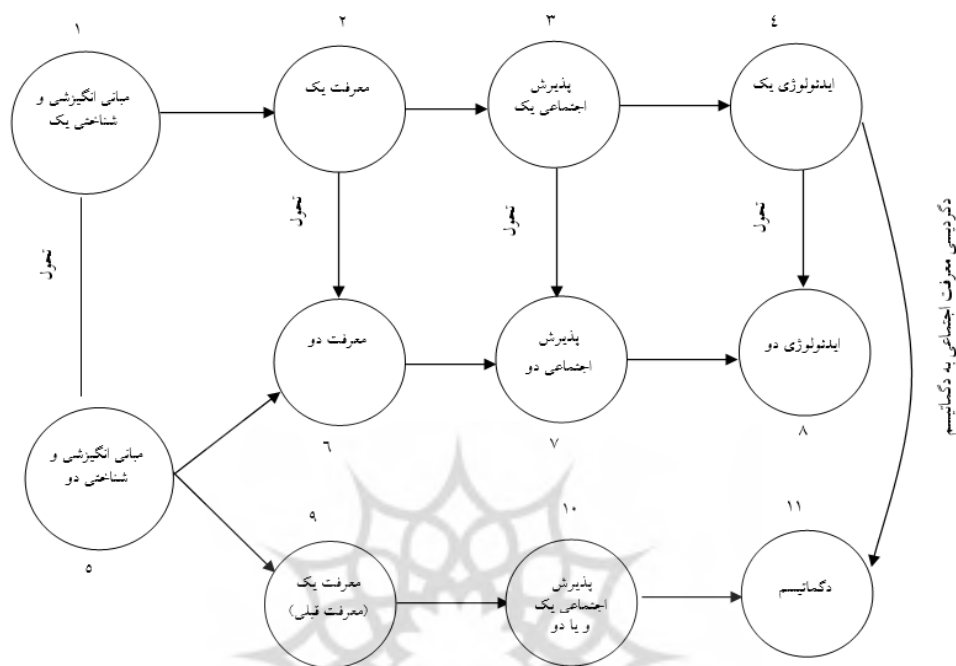
حال به پرسش دوم؛ یعنی چگونگی ارتباط تحول در مبانی فوق‌الذکر با تبدیل معرفت اجتماعی به دگماتیسم می‌رسیم. در این زمینه باید گفت چنان‌که اشاره کردیم، مشکلات نظری و عملی و همچنین سطح شناخت بشر تحت تأثیر عوامل مختلف دچار دگرگونی می‌شوند. به‌ویژه در دوران معاصر این دگرگونی سریع و گسترده است. دگرگونی مزبور شرایطی ایجاد می‌کند که لزوماً با شرایط قبلی همسان نیست. از همین‌رو اندیشه‌های موجود برای رویارویی با وضعیت جدید دچار ناکارآمدی می‌شوند. در این شرایط بخشی از متفکران جامعه به خلق معرفت جدید پرداخته و یا افکار موجود را جرح و تعدیل می‌کنند. اقتضای

منطقی این تحولات عملی و نظری و یا شناختی آن است که ایدئولوژی مبتنی بر شرایط قبلی نیز تحول پذیرفته و خود را با تحولات جدید هماهنگ سازد و تناسب ازدست‌رفته را مجدد برقرار کند. معنای این سخن آن است که حاملان این ایدئولوژی با عنایت به تحولات جدید باید الگوی فهم و عمل خویش را روزآمد کنند و درواقع، با پذیرش این تحولات، اندیشه‌های متناسب با آن‌ها را از وادی اندیشه به عرصه ایدئولوژی ترجمه کنند، در صورتی که چنین کاری به انجام رسد، معرفت اجتماعی و به تبع آن ایدئولوژی، اعتبار تاریخی و کارآمدی خود را در رویارویی بهینه با محیط حفظ خواهد کرد و در غیر این صورت، معرفت و ایدئولوژی جایگاه منطقی خود را از دست داده و به دگماتیسم تبدیل خواهند شد. درواقع، جزم‌اندیشی زمانی رخ می‌کند که عده‌ای برای مسائل و مشکلات جدید، پاسخ‌هایی ارائه می‌دهند که متعلق به گذشته و مسائل و مشکلات دیگر است و یا به مسائل و مشکلات موجود پاسخی می‌دهند که آن پاسخ با توجه به تکامل شناخت ما از مشکلات، مناسب‌ترین پاسخ نیست. در این جاست که معرفت اجتماعی پیوند خود را با تحول مشکلات و تکامل شناخت از دست می‌دهد و هرچند که ممکن است کماکان همین عنوان معرفت اجتماعی را حفظ کند؛ ولی محتوای آن دگماتیسم و جزم‌اندیشی است.

با تکیه بر پاسخ‌هایی که به دو پرسش فوق‌الذکر داده شد، مرز معرفت اجتماعی و دگماتیسم روشن می‌شود. بر این اساس، خاستگاه معرفت اجتماعی مشکلات عملی و نظری بشر و سطح کلی شناخت او است، درحالی که خاستگاه دگماتیسم متغیرهای دیگری است که در ادامه این بحث مورد بررسی قرار خواهد گرفت. درحقیقت، با مطالعه تاریخ معرفت‌های اجتماعی می‌توان این ادعا را در خصوص خاستگاه آن‌ها به‌وضوح مشاهده کرد و با لحاظ تفکیک فوق‌الذکر بین معرفت اجتماعی و دگماتیسم از همسان‌نگاری آن‌ها پرهیز کرد.

درهرحال، بنابر مراتب فوق، می‌توان فرآیند دگردیسی معرفت اجتماعی به دگماتیسم را

در شکل یک به نمایش گذاشت:



شکل ۱- فرآیند دگرگونی معرفت اجتماعی به دگماتیسم

چنان‌که در شکل (۱) ملاحظه می‌شود، مبانی انگیزشی و شناختی زمان یک (دایره ۱) منجر به تولید معرفت خاصی می‌شود (دایره ۲) و پذیرش اجتماعی این معرفت (دایره ۳) به تبدیل آن به ایدئولوژی می‌انجامد (دایره ۴)؛ اما در زمان دو شرایط متحول می‌شود (دایره ۵). بنابراین، اندیشه‌های معطوف به تبیین این شرایط و یا تجویز در خصوص این شرایط نیز دستخوش دگرگونی می‌شود (دایره ۶). یادآوری می‌کنیم که تحول در نوع مشکلات عملی و یا نظری بشر (مبانی انگیزشی) به شهادت تاریخ گریزناپذیر و بی‌پایان است. همچنین، تحول کلی شناخت بشر در فهم و تبیین و تجویز امور (مبانی شناختی) نیز طبیعی و همیشگی است. بنابراین، ظهور اندیشه‌های جدید، یک جریان مستمر است (سروش، ۱۳۷۵ ب). در هر صورت، تحول در اندیشه و معرفت هرگاه با استقبال اجتماعی نیز مواجه شود (دایره ۷)، کار به تحول ایدئولوژیک منتهی می‌شود (دایره ۸)؛ اما جریان امر همیشه این‌گونه نیست؛

بلکه عده‌ای از اصحاب تفکر علی‌رغم تحول در مبانی معرفت اجتماعی زمان یک و ظهور اندیشه‌های جدید به معرفت و اندیشه‌های زمان یک اصرار می‌ورزند و آن‌ها را برای زمان دو نیز مناسب می‌دانند (دایره ۹). در این شرایط هرگاه افرادی که با حمایت از این اندیشه‌ها (در زمان یک) آن را به ایدئولوژی تبدیل کرده بودند، کماکان به حمایت خود ادامه دهند و یا افراد دیگری نیز به هر دلیلی معرفت و اندیشه زمان یک را به‌عنوان الگوی فهم و عمل در زمان دو انتخاب کنند (دایره ۱۰)، در این صورت معرفت و ایدئولوژی زمان یک تبدیل به دگماتیسم در زمان دو خواهد شد (دایره ۱۱)؛ زیرا این معرفت و ایدئولوژی منطق خویش را از دست داده و به جای این‌که کارآمدی نظری و عملی در عرصه فهم و عمل اجتماعی فلسفه وجودی آن باشد، بر متغیرهای دیگری تکیه زده است.^۱ بر همین اساس، لازم است معرفت اجتماعی را از عارضه دگماتیسم محافظت کرد و این مهم جز در سایه سنجش مداوم اعتبار زمانی معرفت اجتماعی مقدور نیست.

ب) تبیین فرآیند دگرذیسی به دگماتیسم

به نظر می‌رسد عوامل پیدایش جزم‌اندیشی دو دسته‌اند؛ دسته اول عوامل عینی هستند و دسته دوم عبارت از عوامل ذهنی هستند.

عوامل عینی

ورود دگماتیست‌ها به جرگه اصحاب معرفت و ایدئولوژی و بازتولید مناسبات دگماتیستی در قالب‌های معرفتی و ایدئولوژیکی: به نظر می‌رسد اولین خطری که اصحاب ایدئولوژی را تهدید می‌کند، بازکردن آغوش به روی افرادی است که ظاهراً ایدئولوژی آن‌ها را می‌پذیرند؛ ولی نگاه آنان به این ایدئولوژی نگاهی جزم‌اندیشانه است. ورود این افراد و احیاناً توسعه نفوذ آن‌ها در مرحله بعد سبب می‌شود که ایدئولوژی از منطق خود خارج شده و از طریق

۱. روشن است تعیین مرز مفاهیم فوق در عالم واقعیات به این آسانی نیست و حتی می‌توان گفت در عموم افراد و گروه‌ها ممکن است رگه‌هایی از جزم‌اندیشی وجود داشته باشد. از این رو، تصریح می‌کنیم که این بحث نظری بیش از آن‌که برای توصیف دقیق واقعیات به کار آید، در خدمت تسهیل فهم است.

قطع ارتباط با مبانی انگیزشی و شناختی خود، راه اصلاح و هدایت را به روی خود مسدود کند.

تأثیر مناسبات قدرت: درخصوص نقش این متغیر در ایجاد دگماتیسم باید گفت به وجود آمدن پیوند استوار میان معرفت و ایدئولوژی موجود از یک سو (ضمیران، ۱۳۹۳، صص. ۱۷-۱۲) و اشکال مختلف قدرت و نفوذ عده‌ای از اصحاب معرفت و ایدئولوژی مزبور از سوی دیگر از جمله عوامل پیدایش دگماتیسم است. روشن است که تمامی ایدئولوژی‌ها به‌طور طبیعی برای عده‌ای مقام، ثروت و منزلت ایجاد می‌کنند؛ زیرا در نظر عموم معتقدان به یک ایدئولوژی معین، کسانی که در فهم و عمل به این ایدئولوژی پیشرو هستند، صلاحیت احراز موقعیت‌های اجتماعی مختلف را دارند؛ اما زمانی که مبانی انگیزشی و شناختی ایدئولوژی تغییر می‌یابد و تحول ایدئولوژیک الزامی می‌شود و ایدئولوژی زمان یک باید جرح و تعدیل یافته و به‌صورت ایدئولوژی زمان دو درآید، در این هنگام افرادی که موقعیت‌های اجتماعی فوق‌الذکر را براساس ایدئولوژی زمان یک تصاحب کرده‌اند، موقعیت خود را در خطر می‌بینند؛ زیرا موقعیت آن‌ها مشروعیت سابق را از دست داده است. آن‌ها در این وضعیت باید یکی از سه گزینه را انتخاب کنند؛ گزینه اول این که موقعیت خود را ترک کنند و جای خود را به افرادی بسپارند که پیشروان ایدئولوژی زمان دو به شمار می‌آیند. این گزینه در عمل کمتر اتفاق می‌افتد؛ زیرا افراد به دلایل مختلفی که جای بحث جداگانه‌ای دارد، حاضر به ترک داوطلبانه موقعیت‌های بالای اجتماعی خود نیستند؛ اما گزینه دوم این است که این افراد با کسب آگاهی کافی از تحولات به‌وجودآمده در مبانی ایدئولوژی زمان یک، خود سردمدار تحول ایدئولوژیک شوند و مشروعیت موقعیت خود را در زمان ایدئولوژی دو نیز حفظ کنند. این گزینه نیز کمتر اتفاق می‌افتد و یکی از دلایل این امر عبارت از این است که اصحاب برجسته مقام، ثروت و منزلت در هیئت حاکمه به‌خاطر درگیری با مسائل روزمره، برای آشنایی با چالش‌های اساسی، فرصت چندانی در اختیار ندارند و به تعبیر گولدنر، «افرادی که درگیر فعالیت‌های عملی سیاسی هستند تا حدودی

کمتر فرصت می‌کنند که به نظریه‌پردازی در سطح وسیع بپردازند» (گولدنر، ۱۳۶۸، ص. ۱۷۷). به همین لحاظ، تحول ایدئولوژیک معمولاً در میان افرادی اتفاق می‌افتد که در خارج از دایره قدرت حاکم قرار گرفته‌اند. درنهایت، گزینه سوم عبارت از این است که اصحاب قدرت (اعم از قدرت سیاسی، ثروت و منزلت) برای حفظ موقعیت اجتماعی خود با تحول ایدئولوژیک مبارزه کنند تا از طریق حفظ ایدئولوژی زمان یک، مشروعیت موقعیت اجتماعی آنها نیز محافظت شود. گزینه سوم گزینه‌ای است که معمولاً انتخاب می‌شود؛ ولی با توجه به این‌که تحول مبانی انگیزشی و شناختی غیرقابل مهار است، اقدامات این عده صرفاً ایدئولوژی آنها را تبدیل به دگماتیسم می‌کند.

قطع ارتباط اصحاب ایدئولوژی با محیط: در مواردی ممکن است پیدایش دگماتیسم در میان اصحاب ایدئولوژی، به خاطر ضعف سیستم ارتباطی و یا عدم وجود ارتباط صحیح با تحولات پیرامون به وجود آید. روشن است که انسان‌ها رفتار خود را بر اساس تصورات خود از محیط تنظیم می‌کنند و اگر به خاطر عدم دریافت اطلاعات و یا دریافت اطلاعات نادرست، تصورات شخص منطبق با واقعیات نباشد، رفتار منطقی و مطلوبی نیز مشاهده نخواهد شد. در پرتو این بحث دگماتیسم، زمانی پدید می‌آید که افراد به خاطر عدم ارتباط صحیح با محیط، اطلاع صحیحی از تحول مبانی انگیزشی و شناختی معرفت اجتماعی و ایدئولوژی خود ندارند و معرفت اجتماعی و ایدئولوژی آنها در اثر گذشت زمان و عدم روزآمدسازی به دگماتیسم می‌گراید؛ البته باید تأکید کرد که با توجه به گسترش ارتباطات در جهان کنونی، حوزه عمل این متغیر افراد محدودی را در بر می‌گیرد و تعمیم عملکرد این عامل چندان واقع‌بینانه نیست.

عوامل ذهنی

عدم بررسی عقلانی - علمی روشمند در خصوص درستی و یا کارآمدی معرفت اجتماعی و ایدئولوژی: چنان‌که قبلاً گفته شد، تحول معرفت و ایدئولوژی زمانی لازم می‌شود که تحول مبانی انگیزشی و شناختی آنها به نحو منطقی تحول معرفت و ایدئولوژی را ضروری سازد.

بنابراین، داشتن تفکر منطقی برای تشخیص این ضرورت، لازم می‌آید. این در حالی است که عده‌ای به ایدئولوژی از زاویه عقل، علم و منطق نگاه نمی‌کنند؛ بلکه آن را حقیقتی ازلی و ابدی می‌دانند. این تلقی از ایدئولوژی رابطه ایدئولوژی را با مبانی انگیزشی و شناختی آن قطع می‌کند. ایدئولوژی مقدس می‌شود و در صورتی که نیازها و شناخت جامعه متحول شود، به جای این که ایدئولوژی به تبع آن‌ها متحول شود، نیازها و شناخت جامعه برای عقب‌نشینی و هماهنگ‌سازی خود با مقتضیات ایدئولوژی تحت فشار قرار می‌گیرند و این در حقیقت، همان چیزی است که از آن در این پژوهش به دگرذیسی معرفت اجتماعی به دگماتیسم تعبیر شده است. وضعیت فوق‌الذکر حاکی از وجود یک سلسله پیش‌فهم‌های نادرست درباره ایدئولوژی است و این پیش‌فهم‌ها در تبدیل ایدئولوژی به جزم‌اندیشی نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند. این عامل به‌خصوص در ایدئولوژی‌های مذهبی مجال ظهور پیدا می‌کند؛ زیرا ایدئولوژی‌های مذهبی به‌طور طبیعی در ارتباط با متون مقدس هستند. به همین لحاظ، اجتهادکردن و دخیل‌سازی متغیر مقتضیات زمان در فهم این متون و ارائه تفاسیر جدید به‌سرعت ممکن است با اموری چون بدعت، تحریف و التقاط یکی انگاشته شود و با واکنش‌های تندی مواجه شود؛ اما براساس مطالعاتی که به انجام رسیده است، به قوت می‌توان از این ایده دفاع کرد که ایدئولوژی‌های مذهبی و در یک سطح وسیع‌تر فهم ما از کلیه متون مذهبی دارای یک سلسله مبانی انگیزشی و شناختی هستند و در صورتی که این مبانی متحول شوند، ایدئولوژی و فهم مذهبی ما نیز دگرگون خواهد شد و حتی ایستادگی در مقابل این دگرگونی و تحول است که خود خلاف ایمان مذهبی و ضرورت تسلیم ما در مقابل آخرین دریافت و درک موجود از حقایق دینی است (مجتهد شبستری، ۱۳۷۵).

گرایش ذهنی به ثبات و پرهیز از دگرگونی: گرایش ذهنی به حفظ ثبات معرفت و ایدئولوژی نیز در پاره‌ای موارد از جمله عوامل دگماتیسم است. این متغیر به‌خاطر ترس از اشتباه ایجاد می‌شود. در خصوص نحوه تأثیر این عامل در ایجاد دگماتیسم می‌توان گفت هرگاه فرد ایدئولوژیک به این جمع‌بندی برسد که ایدئولوژی او، به لحاظ انگیزشی و

شناختی حداقل در پاره‌ای موارد نیازمند جرح و تعدیل است، این شخص برای انجام جرح و تعدیل فوق‌الذکر علاوه بر این که تحت فشار منافع فردی و گروهی، عواطف، ترس از عکس‌العمل‌های شدید و ... قرار خواهد گرفت، تحت فشار این وسوسه ذهنی نیز خواهد بود که شاید اشتباه می‌کند و یا این که اگر به تغییر مواضع ایدئولوژیک دست بزند، ممکن است خسارات جبران‌ناپذیری به بار آید. این تردید و وسواس ذهنی اراده او را در جرح و تعدیل مواضع ایدئولوژیک خود گرفتار تزلزل می‌کند. در واقع، ذهن عده‌ای از افراد به حفظ ثبات گرایش دارد و این افراد برای تحول ایدئولوژیک نیازمند غلبه بر این گرایش ذهنی خویش هستند. بدیهی است در صورتی که این گرایش فرد را از جرح و تعدیل ایدئولوژی خویش بازدارد، درحقیقت، وی را به دام دگماتیسم انداخته است. بنابراین، روزآمدسازی ایدئولوژی علاوه بر این که نیازمند شهامت و نترسیدن از واکنش‌های منفی، بازنگهداشتن دروازه‌های ذهن به روی اطلاعات درست و به‌هنگام، مبارزه با میل درونی نسبت به حفظ وضع موجود به لحاظ پیوند ایدئولوژی موجود با منافع فرد و عدم تقدیس ناموجه ایدئولوژی است، درعین حال، نیازمند غلبه بر ترس از احتمال خطاست؛ البته این سخن به معنای تغییر بی‌پروای ایدئولوژی و دگرگون‌سازی بی‌محابای آن بدون داشتن دغدغه صحت و اصالت آن نیست؛ بلکه به این معناست که زمانی که براساس بررسی‌های دقیق، تحول مبانی انگیزشی و شناختی یک ایدئولوژی احراز می‌شود، نباید ترس از اشتباه موجب محافظه‌کاری شود؛ زیرا خسارت این امر که ناظر بر پیدایش دگماتیسم است، به نظر می‌رسد بسیار بیشتر از خسارت اشتباهات احتمالی ما بعد از بررسی‌های دقیق است. به این ترتیب، برای جلوگیری از پیدایش این عارضه، باید ضمن لحاظ احتیاطات لازم، برای تحول ایدئولوژیک اقدام کرد. به نظر می‌رسد آن‌چه گفته شد، برای روشن ساختن فرآیند دگردیسی معرفت اجتماعی به دگماتیسم و عوامل مؤثر در این زمینه کافی است. در بخش بعدی فرآیند دگردیسی معرفت اجتماعی به بیگانگی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲.۴. فرآیند دگرذیسی معرفت اجتماعی به بیگانگی

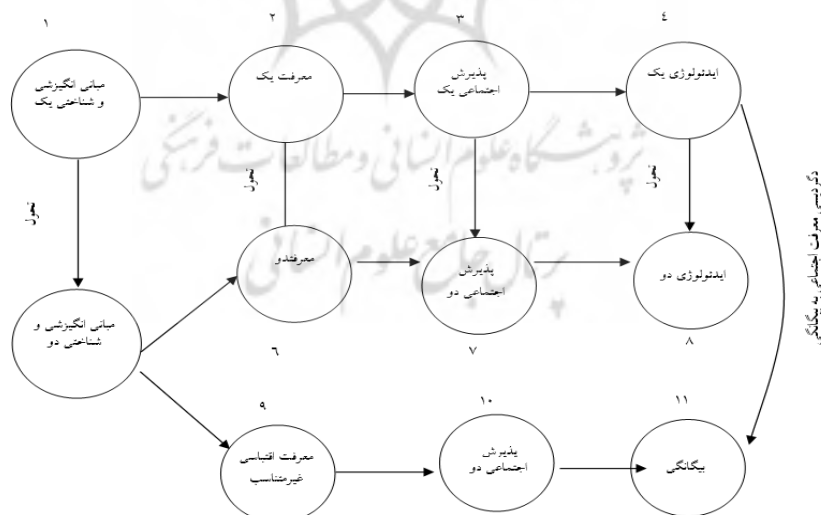
شاخص دیگر معرفت اجتماعی، ارتباط تنگاتنگ آن با موقعیت جامعه‌شناختی □ است (اسپریگنز، ۱۳۷۷) و توجه به ضرورت انطباق معرفت اجتماعی با موقعیت محلی و گروهی ویژه و اندک‌بودن امکان جهان‌شمولی آن، نقش برجسته‌ای در تحلیل و فهم صحیح این معرفت ایفا می‌کند. بر همین پایه، جامعه‌شناسان معرفت عموماً بر ارتباط مابین معرفت اجتماعی و موقعیت ویژه اجتماعی آن اشاره کرده‌اند. (ریتزر، ۱۳۸۲، صص. ۱۱-۳). در همین زمینه، امیل دورکیم معرفت را بازتابی از شرایط اجتماعی دانسته است (همیلتون، ۱۳۷۷ و کافی، ۱۳۸۳، صص. ۲۴۹-۲۴۸). ماکس شلر با تفکیک ماهیت و صورت معرفت، تکوین صورت را متأثر از متغیرهای اجتماعی معرفی کرده است (علیزاده، ۱۳۸۳، صص. ۲۰۰-۱۸۷) و کارل مانهایم (۱۳۵۵) بر ارتباط معرفت اجتماعی با موقعیت گروهی اشاره کرده است. گئورگ لوکاخ میان جایگاه عینی اقتصادی، آگاهی طبقاتی و اندیشه‌های واقعی و روان‌شناختی انسان‌ها درباره زندگی‌هایشان پیوند آشکاری قائل شده است (ریتزر، ۱۳۸۲، ص. ۱۹۶) و آلن چالمرز به‌عنوان یک روش‌شناس به مسبق‌بودن مشاهدات علمی بر نظریات اشاره داشته است که این موضوع در خصوص معرفت اجتماعی در قیاس با سایر شعب معرفت به نحو آشکارتری صادق است (چالمرز، ۱۳۷۸، ص. ۷۷-۷۶). ارتباط معرفت اجتماعی با وضع جامعه‌شناختی پیرامون آن از دو جهت قابل بررسی است. اولین جنبه ارتباط ناظر بر محلی است که معرفت اجتماعی بر پایه آن و در تناظر با آن پدید می‌آید و دومین جنبه ارتباط ناظر بر ارتباط معرفت اجتماعی با گروه موضوع معرفت است. بر این اساس معرفت اجتماعی خاص ممکن است در خصوص یک محل یا گروه ویژه صحیح و سنجیده بوده و همان معرفت در خصوص محل یا گروه دیگری صادق نباشد. به این ترتیب معرفت اجتماعی در کنار محدودیت تاریخی، محدودیت جامعه‌شناختی نیز دارد و نسبت به وضعیت اجتماعی خاصی صادق است. لذا ضروری برای حفاظت از صحت و صدق معرفت

اجتماعی، اعتبار جامعه‌شناختی آن مورد توجه واقع شود. کم‌رنگ شدن اعتبار مذکور به مفهوم آغاز فرایند دگردیسی معرفت اجتماعی به بیگانگی نظری است.

۴. ۲. ۱. تحریر فرایند دگردیسی به بیگانگی

در تعریف بیگانگی نظری می‌توان گفت بیگانگی هنگامی رخ می‌دهد که مبانی و زیرساخت‌های انگیزشی و شناختی معرفت اجتماعی به لحاظ وضع جامعه‌شناختی تحول می‌پذیرد؛ ولی خود معرفت به جای تحول متناسب با مبانی انگیزشی و شناختی مزبور به پیوند خود با وضعیت و موقعیت اجتماعی سابق تمایل نشان می‌دهد. نظر به این‌که مقصود از مبانی انگیزشی و شناختی معرفت در بحث قبلی ایضاح کافی یافته است. آنچه در ارتباط با این تعریف نیازمند توضیح است، سازوکار تبدیل معرفت اجتماعی به بیگانگی نظری است. باید گفت زمانی که مشکلات نظری و عملی و همچنین سطح شناخت بشر تحت تأثیر عوامل مختلف دچار دگرگونی می‌شوند و اندیشه‌های موجود برای رویارویی با وضعیت جدید کارآمدی لازم را ندارند، در این شرایط ممکن است برخی از اندیشه‌ورزان جامعه به جای خلق اندیشه‌های جدید، با این فرض که برای غلبه بر مسائل و مشکلات موجود مناسب‌ترین کار، اقتباس اندیشه‌های متفکرانی است که مسائل و مشکلات مشابه داشته‌اند، به نشر ایده‌های اندیشمندان مزبور اقدام کنند. در همین حال، ممکن است پاره‌ای از گروه‌های اجتماعی نیز به تبعیت از اندیشه‌ورزان فوق و به قصد روزآمد کردن ایدئولوژی خویش، اندیشه‌های اقتباس شده را به‌عنوان ایدئولوژی جدید خود برگزینند. در چنین وضعیتی، هرگاه مبانی انگیزشی و شناختی اندیشه‌های اقتباس شده به نحو واقعی با مبانی انگیزشی و شناختی محرک اقتباس، مطابقت نسبتاً کاملی داشته باشد، یک تحول معرفتی مطلوب، کم‌هزینه و کوتاه‌مدتی به دست خواهد آمد؛ اما معمولاً به‌خاطر تفاوت‌های زیادی که بین جوامع مختلف و موقعیت‌های اجتماعی گروه‌های مختلف وجود دارد، احتمال وقوع این امر بسیار بعید است و تنها زمانی می‌توان به این کار مبادرت کرد که همسانی شرایط محلی و گروهی دو جامعه دقیقاً کنترل شده باشد. بنابراین، در صورت عدم دقت کافی در این خصوص، آنچه

به دست خواهد آمد، معرفتی خواهد بود که نسبت دقیقی با مسائل، مشکلات و مباحث شناختی محل یا گروه مورد نظر ندارد و قادر به غلبه بر چالش‌های موجود نیست. بر پایه همین موضوع نیز مناسب است از آن به جای اصطلاح «معرفت اجتماعی» به «بیگانگی نظری» تعبیر شود. به این ترتیب، بیگانگی زمانی رخ می‌نماید که عده‌ای برای مسائل و مشکلات محل یا گروه اجتماعی معین، پاسخ‌هایی ارائه می‌دهند که متعلق به مسائل و مشکلات محل یا گروه اجتماعی متفاوتی است. روشن است که در این‌جا نیز همانند فرآیند پیدایش دگماتیسم، معرفت پیوند خود را با تحول مشکلات و تکامل شناخت از دست می‌دهد و هرچند که ممکن است کماکان همین عنوان معرفت را حفظ کند، محتوای آن بیگانگی است. همانند دگماتیسم خاستگاه بیگانگی نیز با خاستگاه معرفت اجتماعی متفاوت است. مشکلات عملی و نظری بشر و سطح شناخت او خاستگاه معرفت است؛ اما خاستگاه بیگانگی متغیرهای دیگری است که در ادامه بحث به‌اجمال مورد بررسی قرار خواهد گرفت؛ اما پیش از آن مرور فرآیند دگردیسی معرفت اجتماعی به بیگانگی به کمک شکل (۲) سودمند به نظر می‌رسد.



شکل ۲- فرآیند دگردیسی معرفت اجتماعی به بیگانگی

در شکل (۲) چنان‌که ملاحظه می‌شود، مبانی انگیزشی و شناختی موقعیت جامعه‌شناختی یک (دایره ۱)، منجر به تولید معرفت (دایره ۲) و سپس پذیرش اجتماعی (دایره ۳) و به دنبال آن تبدیل معرفت به ایدئولوژی (دایره ۴) می‌شود؛ اما با تحول مبانی انگیزشی و شناختی و قرارگرفتن در موقعیت جدید (دایره ۵) تحول معرفت پیشین نیز لازم می‌آید. مسیر منطقی عبارت از تحول معرفت (دایره ۶) و پذیرش اجتماعی جدید (دایره ۷) و تحول ایدئولوژیک متناسب با آن است (دایره ۸)؛ ولی گاهی برخی از اندیشه‌ورزان برای تبیین و مدیریت شرایط جدید به اقتباس و نشر معارفی اقدام می‌کنند که متعلق به موقعیت جامعه‌شناختی دیگری است (دایره ۹). در این شرایط هرگاه معرفت اقتباس‌شده متناسب چندان با موقعیت جامعه‌شناختی اقتباس‌کننده نداشته باشد و این معرفت توسط یک دسته از گروه‌های اجتماعی به‌عنوان راهنمای فهم و عمل اجتماعی (ایدئولوژی) انتخاب شود (دایره ۱۰)، به نظر می‌رسد گروه‌های مذکور به جای برخورداری از یک معرفت و ایدئولوژی کارآمد، گرفتار عارضه بیگانگی نظری خواهند شد (دایره ۱۱).

۴.۲.۲. تبیین فرآیند دگردیسی به بیگانگی

در خصوص عوامل تبدیل معرفت اجتماعی به بیگانگی معرفتی باید گفت عوامل دخیل در این خصوص به‌نحو جالبی با عوامل تبدیل معرفت اجتماعی به جزم دگماتیسم مشابه است. این عوامل را نیز می‌توان به دو دسته عوامل عینی و جامعه‌شناختی و عوامل ذهنی و اندیشه‌ای تقسیم کرد.

عوامل عینی

ورود بیگانه‌اندیشان به جرگه اصحاب معرفت و ایدئولوژی و بازتولید مناسبات بیگانگی در قالب‌های معرفتی و ایدئولوژیکی: همان‌گونه که در بحث از دگماتیسم نیز گفته شد، بازکردن آغوش به روی افرادی است که معرفت و ایدئولوژی خاصی را می‌پذیرند؛ ولی نگاهشان به این معرفت و ایدئولوژی نگاهی متفاوت و غیر منطقی است، خطری بسیار درخور توجه است. بار دیگر نیاز به تأکید است که ورود این افراد و احیاناً توسعه نفوذ آنها در مرحله

بعد سبب می‌شود که معرفت و ایدئولوژی از منطق خود خارج شده و از طریق قطع ارتباط با مبانی انگیزشی و شناختی خود، راه اصلاح و هدایت را به روی خود مسدود کند. تأثیر مناسبات قدرت: نقش مناسبات قدرت در ایجاد بیگانگی نظری آنجاست که بخشی از اصحاب معرفت و ایدئولوژی که معمولاً خارج از هرم قدرت قرار گرفته‌اند، احساس می‌کنند که با جای‌گزینی اندیشه‌های ایدئولوژیک محل یا گروه خود با اندیشه‌های مد روز جهان که متعلق به محل یا گروه دیگری است می‌توانند قدرت را از دست رقیبان خویش خارج کرده و از آن خود کنند. در واقع، چنین افرادی به این تحلیل گرایش یافته‌اند که اقتباس اندیشه‌هایی که نمود گفتمان مسلط جهانی هستند، پایگاه اجتماعی آن‌ها را توسعه خواهد داد. انجام این کار که با انگیزه کسب قدرت تحقق می‌پذیرد، ارتباط راستین ایدئولوژی را با مبانی انگیزشی و شناختی آن قطع می‌کند و معرفتی که به این صورت برای تحول ایدئولوژیک پیشنهاد می‌شود، محل تجلی بیگانگی نظری است.

قطع ارتباط اصحاب ایدئولوژی با محیط: از این زاویه دید بیگانگی هنگامی پدید می‌آید که افراد به خاطر عدم ارتباط صحیح با محیط، فاقد اطلاعات صحیح در خصوص افتراقات بنیادی یک محل یا گروه با محل‌ها یا گروه‌های دیگر هستند. به همین لحاظ پاسخ مناسبی به تحولات پیش‌آمده نمی‌دهند و با ارائه اندیشه‌هایی که از آن مبانی انگیزشی و شناختی مربوط به وضعیت اجتماعی متفاوت است، ایدئولوژی خود را به سوی بیگانگی می‌کشانند. چنان‌که قبلاً نیز اشاره شد، با توجه به گسترش ارتباطات در جهان کنونی، حوزه عمل این متغیر، افراد محدودی را در بر می‌گیرد و تأثیر آن چندان گسترده نیست.

عوامل ذهنی

عدم بررسی روشمند عقلانی - علمی در خصوص درستی و یا کارآمدی معرفت اجتماعی و ایدئولوژی: هرگاه در مورد تناسب اندیشه‌های اقتباس‌شده از محل‌ها یا گروه‌های دیگر نگرشی انتقادی وجود داشته و با روش‌های تجربی، تاریخی و یا تفسیری میزان تناسب آن‌ها با شرایط مختلف محل یا گروه‌های مورد تحلیل سنجیده شود، افتراقات احتمالی آشکار

می‌شوند و مرز اقتباس‌های متناسب و اقتباس‌های غیرمتناسب روشن می‌شود؛ اما مسئله این است که به جای این رویکرد، آنچه اتفاق می‌افتد عبارت از این است که با امعان نظر به یک سلسله تشابهات، تفاوت‌های احتمالی نادیده می‌ماند و به‌خاطر این خطای روش‌شناختی، آرام‌آرام بیگانگی نظری جای تناسب معرفتی و ایدئولوژیکی را پر می‌کند.

گرایش ذهنی به ثبات و پرهیز از دگرگونی: گاهی گرایش به انتقال تمام‌عیار اندیشه‌های محل‌ها و یا گروه‌های دیگر به‌خاطر ترس از اشتباه ایجاد می‌شود. سازوکار تأثیر این متغیر در ایجاد بیگانگی به نظر می‌رسد روشن است. اگر اصحاب معرفت و ایدئولوژی به افتراقات محل‌ها و یا گروه‌های دیگر با محل و گروه خویش آگاه باشند؛ ولی احساس کنند که دستکاری در اندیشه اقتباسی ممکن است کلیت آن را مخدوش کند و بر همین اساس نیز از جرح و تعدیل اندیشه اقتباسی خودداری کنند، احتمال بروز عارضه بیگانگی افزایش خواهد یافت. از همین‌رو، جهت ممانعت از پیدایش این عارضه، وجود شهادت برای تفکر نظری و داشتن جرأت نوآوری و ابتکار در زمینه‌هایی که به دلیل افتراقات موجود، اندیشه‌های دیگران فاقد تناسب لازمه برای رویارویی با شرایط اختصاصی جامعه مورد نظر است، یک شرط اساسی است.

۴.۳. فرآیند دگرذیسی معرفت اجتماعی به ابزارگونگی

معرفت اجتماعی همانند دیگر شعبه‌های معرفت بشری در عمل در خدمت غایات و اهداف خاصی قرار می‌گیرد و حتی پاره‌ای از اندیشه‌ها و ایده‌های اجتماعی اساساً برای تحقق هدف‌های ویژه‌ای طراحی و ساخته می‌شوند؛ البته باید دانست که ویژگی کارکردمداری و غایت‌مندی در معرفت اجتماعی پررنگ‌تر است؛ زیرا کارکرد این معرفت عموماً در سازواره نظری آن وارد می‌شود و هرگاه این کارکرد، کارکرد اصیلی نباشد، امکان استفاده از این معرفت برای تحقق اهداف و کارکردهای اصیل تا حد زیادی از بین می‌رود.^۱

۱. برای مثال، هرگاه یک نظام اقتصادی همچون نظام سرمایه‌داری بر محور ثروت‌اندوزی طراحی شده باشد، امکان استفاده از آن در جایی که هدف، تعالی انسان است، منتفی است.

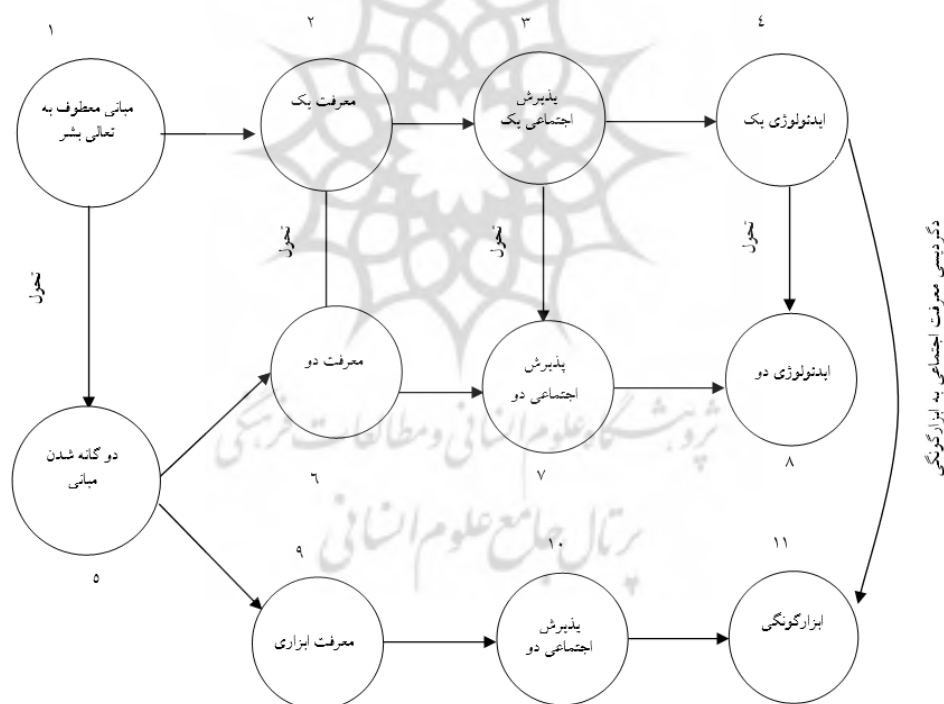
حال باید گفت به نظر می‌رسد غایت و کارکرد معرفت اجتماعی تعالی نوع انسان است و اگر چنین صفتی از معرفت مزبور سلب شود، این معرفت فاقد یکی از شاخص‌های اصلی اعتبار معرفت اجتماعی خواهد بود. در این زمینه ماکس شلر اندیشه جالبی دارد. از نظر وی معرفت بر سه بخش است. معرفت نخست معرفت کنترل و نیل به مقصود و هدف است. معرفت دوم معرفت به ذات و فرهنگ است و معرفت سوم معرفت به واقعیت رستگاری است. معرفت نخست در علم، معرفت دوم در فلسفه و متافیزیک و معرفت سوم در دین متجلی می‌شود. شلر بر این باور است که بین معارف سلسله‌مراتبی برقرار است. معرفت رستگاری در صدر و معرفت به ذات در درجه دوم و معرفت کنترل در مرتبه سوم قرار دارد و هر معرفتی در خدمت معرفت عالی‌تر از خویش است (علیزاده، ۱۳۸۳، صص. ۱۸۴-۱۸۳). درحقیقت، می‌توان از اندیشه شلر چنین استنباط کرد که غایت نهایی و به تبع آن، کارکرد اصیل معرفت چیزی جز رستگاری بشر نیست. بر همین پایه نیز می‌توان چنین کارکرد و غایتی را معیار مهمی برای سنجش صحت معرفت اجتماعی معرفی کرد؛ اما روشن است که در بسیاری از اوقات هدف معرفت اجتماعی از سوی صاحبان قدرت تعیین می‌شود و از همین طریق در موارد کثیری معرفت اجتماعی در جهت منافع و خواسته‌های قدرتمندان قرار می‌گیرد. حتی کثرت این موضوع اندیشمندانی چون میشل فوکو را به این استنباط مناقشه‌برانگیز سوق داده است که معرفت اساساً در خدمت قدرت است (علیزاده، ۱۳۸۳ ب، صص. ۳۲۹-۳۲۲ و ضیمران، ۱۳۹۳، صص. ۱۷-۱۲). به این ترتیب، لازم است در این قسمت از بحث به سازوکار و زمینه‌های دگردیسی در زمینه کارکرد معرفت پرداخته شود و ضرورت احتراز از این امر به نحو اجمال مورد بررسی قرار گیرد.

۴.۳.۱. تحریر فرآیند دگردیسی به ابزار گونگی

چنان‌که پیش از این گفته شد، معرفت اجتماعی محصول مبانی انگیزشی و شناختی خاصی است؛ اما محتوای مبانی مزبور در طول تاریخ مسیری دو گانه داشته است؛ به این معنا که از یک سو مسائل و مشکلاتی توجه اندیشمندان را به خود جلب می‌کرده است که

حل آن‌ها یا به دغدغه‌های نظری اندیشمندان پاسخ می‌گفته است و یا به توسعه آسایش عمومی می‌انجامیده است و از سوی دیگر، مسائل و مشکلاتی طرح می‌شده‌اند که حل و رفع آن‌ها به پیشبرد اهداف صاحبان قدرت ختم می‌شده است. در واقع، اندیشمندان اجتماعی همواره در برابر این دو راهی قرار داشته‌اند و این در حالی بوده است که پرداختن به مسائل نظری خویش و مشکلات مردم پاداش عینی چندانی نمی‌یافته است؛ اما در خدمت قدرت بودن امتیازات درخور توجهی را نصیب اندیشمندان می‌کرده است. در این میان، اندیشمندان اصیل، به حل و رفع مسائل و مشکلاتی همت می‌گماشتند که از سنخ مسائل مشکلات مسیر اول بود؛ زیرا آنان مشروعیت هدف و کارکرد اندیشه‌پردازی را از شرایط کار در این عرصه تلقی می‌کردند؛ اما عده‌ای نیز به دلایلی که اشاره خواهد شد، اندیشه خویش را در خدمت اصحاب قدرت می‌نهادند. حال اگر بخواهیم درخصوص کار این دو دسته از اندیشمندان داوری منطقی کنیم، به نظر می‌رسد کار اندیشمندان دسته اول با منطق نظریه‌پردازی قرابت بیشتری داشته است؛ زیرا این دسته، شرط صحت و سنجیدگی معرفت را به عرصه کارکرد معرفت نیز توسعه می‌دادند و در این عرصه چنان‌که تحقیقات متأخر نیز گواه آن است، غایت و کارکرد صحیح و سنجیده معرفت، ناظر به ضرورت خدمت به تعالی بشر است (هابرماس، ۱۹۷۱ به نقل از سروش، ۱۳۸۴، صص. ۲۰۹-۲۰۶). درحالی‌که دسته دوم با کشانیدن معرفت به حیطه خدمت قدرتمندان، منطق تولید معرفت را در عرصه غایات و کارکردهای آن، مخدوش می‌کردند و تفکر را اسیر چنگال صاحبان قدرت می‌ساختند. پدیده آخر را می‌توان «ابزارگونگی نظری» نام نهاد. هرگاه بخواهیم همانند دو مبحث قبلی فرآیند تکوین این پدیده را ترسیم کنیم، باید گفت مبانی انگیزشی و شناختی معرفت در شرایط آرمانی معطوف به تعالی انسان بوده و به پیدایش معرفت و از جمله معرفت اجتماعی می‌انجامد و این معرفت با پذیرش اجتماعی به ایدئولوژی اجتماعی تبدیل می‌شود؛ اما با گذشت زمان در کنار مبانی انگیزشی و شناختی آرمانی مبانی انگیزشی و شناختی دیگری پدیدار می‌شوند که معطوف به تأمین منافع صاحبان قدرت می‌باشند. با پیدایش این مبانی

اندیشمندان دو دسته می‌شوند. دسته اول به غایت حقیقی معرفت که تعالی بشر است، وفادار می‌ماند و دسته دوم با برگزیدن خدمت قدرتمندان، معرفتی تولید می‌کنند که می‌توان از آن به «معرفت ابزاری» تعبیر کرد؛ زیرا این معرفت، ابزاری نظری برای کمک به قدرتمندان در جهت رسیدن به اهدافشان است. آنان البته از این طریق به امتیازاتی می‌رسند، اما این پاداش به بهای اسارت فکرشان در حصار منافع قدرتمندان به دست می‌آید و در این موقعیت است که بردگی نظری جای ایدئولوژی مبتنی بر معرفت حقیقی را پر می‌کند. این‌جا نیز هرچند عنوان این محصول کماکان معرفت اجتماعی است، محتوای آن جز بردگی نظری در برابر صاحبان قدرت نیست. فرآیند مورد بحث را می‌توان در شکل (۳) به نمایش گذاشت:



شکل ۳- فرآیند دگرپسندی معرفت اجتماعی به ابزارگونگی

چنان‌که ملاحظه می‌شود در شکل (۳) بعد از آن‌که با گذشت زمان مبانی انگیزشی و شناختی معطوف به تأمین منافع قدرتمندان در کنار مبانی معطوف به تعالی بشر قرار می‌گیرند (دایره ۵)، معرفت جدیدی تولید می‌شود که عنوان آن را می‌توان معرفت ابزاری گذاشت (دایره ۹). این نوع از معرفت در واقع، فاقد غایت و کارکرد اصیل است و پیدایش آن به‌خاطر نقش ابزاری‌اش در جهت تحقق اهداف صاحبان قدرت است. چنان‌که در شکل دیده می‌شود، این نوع معرفت در صورت پذیرش اجتماعی به شکل‌گیری عارضه ابزارگونگی نظری منتهی می‌شود (دایره شماره ۱۱).

۴. ۳. ۲. تبیین فرآیند دگردیسی به ابزارگونگی

عوامل پیدایش این فرآیند نیز به دو بخش عوامل عینی و عوامل ذهنی قابل تقسیم است.

عوامل عینی

ورود ابزاری‌اندیشان به جرگه اصحاب معرفت و ایدئولوژی و بازتولید مناسبات ابزاراندیشی در قالب‌های معرفتی و ایدئولوژیکی: ابزاراندیشان، هرچند معرفت و ایدئولوژی خاصی را می‌پذیرند، نگاهشان به این معرفت و ایدئولوژی نگاهی ابزاری و غیرمنطقی است. آنان معرفت و ایدئولوژی را در خدمت قدرت می‌خواهند و آن را ابزاری برای ایجاد و یا بسط سلطه بر دیگران می‌کنند. حتی توسعه نفوذ آن‌ها ممکن است در مراحل بعد سبب شود که معرفت و ایدئولوژی حقیقی در حاشیه قرار گیرد و شبه‌معرفت و شبه‌ایدئولوژی آنان جای معرفت و ایدئولوژی حقیقی را اشغال کند.

تأثیر کلی پیوند قدرت و معرفت: قدرتمندان همواره سعی کرده‌اند از راه‌های مختلف اندیشمندان را تحت کنترل خویش گرفته و از اندیشه آنان برای تحقق اهداف خویش بهره گیرند. در این میان، نیازهای مادی اندیشمندان، هم در زمینه امرار معاش و هم در زمینه امکانات لازم برای تحقیق مجال استفاده سوء صاحبان قدرت را فراهم می‌کرده است؛ زیرا صاحبان قدرت با تطمیع اندیشمندان بسیاری از آنان را اجیر خویش ساخته و به بردگی خویش کشانده‌اند؛ البته جاه‌طلبی برخی از اندیشمندان نیز در این زمینه منشأ اثر بوده است؛

اما جالب است بدانیم که همکاری چنین افرادی با صاحبان قدرت نه تنها خود آنان را از آزاداندیشی محروم می‌ساخته است؛ بلکه همچنین زمینه این پدیده را نیز فراهم می‌کرده است که قدرتمندان با سرکوب اندیشمندان آزاده و ممانعت از رسیدن صدای آنان به جامعه، تنها معرفت ممکن را معرفتی معرفی کنند که اندیشمندان تحت امر آنان عرضه داشته‌اند.

جامعه‌پذیری غیرمنطقی اندیشمندان در زمینه غایت تولید معرفت به‌ویژه در دوران معاصر:
امروزه در بسیاری از مراکز دانشگاهی جهان، بحث چندانی از غایت معرفت به میان نمی‌آید (براووی، ۱۳۸۷). بسیاری از جامعه‌شناسان از این حیث به سنت اثبات‌گرایی تاخته‌اند و تلاش کرده‌اند خصلت‌های بخش معرفت اجتماعی را احیا کنند (میلز، ۱۳۹۴؛ هابرماس، ۱۹۷۱ به نقل از سروش، ۱۳۸۴، صص. ۲۰۹-۲۰۶؛ گولدنر، ۱۳۶۸، مقدمه مترجم، صص. ۵-۴). دانش‌پژوهان چنین تربیت می‌شوند که انگار کار معرفت صرفاً با آگاهی از آنچه هست، تمام می‌شود و نحوه استفاده از معرفت در حوزه معرفت نبوده و امری شخصی است. به این ترتیب، در ذهن اندیشمند جوان تعهدی (حداقل به‌نحو سیستماتیک) نسبت به نوع استفاده از یافته‌های علمی پرورش داده نمی‌شود و به‌صورت آشکاری زمینه استفاده دل‌به‌خواهانه از معرفت فراهم می‌آید. این جاست که چنین فردی به‌راحتی دانش و معرفت خویش را به صاحبان قدرت می‌فروشد و عیبی در پذیرش بردگی صاحبان قدرت نمی‌بیند (شریعتی، ۱۳۷۷، صص. ۸۹-۹۰ و ۱۳۷۶، صص. ۷۹).

عوامل ذهنی

عدم داوری منطقی در عرصه غایات معرفت: این سمت‌گیری ذهنی هرچند خود متأثر از نوع جامعه‌پذیری معرفتی است که توضیح آن گذشت، در بحث جامعه‌پذیری خلاصه نمی‌شود. موضوع این است که هرگاه به‌نحو منطقی بپذیریم که غایت نهایی معرفت تعالی انسان است، سوق دادن معرفت به‌سوی پذیرش بردگی قدرت، نوعی انحراف از مقتضیات تفکر منطقی خواهد بود. بنابراین، می‌توان گفت تبعیت از قواعد تفکر منطقی مستلزم رهایی از بردگی قدرت است و بر همین اساس نیز می‌توان یکی از عوامل مهم پدیدآمدن بردگی

نظری را همین متغیر عدم داوری منطقی در زمینه غایت معرفت دانست. کار ادوارد سعید با عنوان «شرق‌شناسی» نمونه درخور توجهی در این زمینه، از حیث نقد فاصله‌گرفتن متفکران اجتماعی غرب از داوری‌های منطقی در خصوص مردمان مشرق‌زمین است (سعید، ۱۳۷۷).

ترس از واکنش قدرتمندان: این متغیر بیشتر در جوامعی منشأ اثر است که در آن‌ها حکومت‌های اقتدارگرا بر سر کار هستند. در این‌گونه جوامع معرفت اجتماعی مجاز به فراتر رفتن از مرزهای معرفت رسمی مشخص‌شده از سوی حاکمان نیست. به همین لحاظ اندیشمندان آزاد به شدت سرکوب می‌شوند و سرکوب آنان فضای رعب و وحشتی می‌آفریند که هر کسی را یارای مقاومت در برابر آن نیست. روشن است که در چنین فضایی زمینه رشد صرفاً برای معرفت ابزارای فراهم است.

۵. نتیجه‌گیری

هدف این مقاله کوشش نظام‌مند برای یافتن پاسخ این پرسش بود که به چه صورت‌هایی و چرا در مواردی، معرفت اجتماعی به سازه‌های نظری دیگری تبدیل شده و صحت و سنجیدگی آن با چالش مواجه می‌شود؟ در این مسیر، با توجه به غنای ادبیات نظری موجود و به‌منظور دسترسی به سنتزی از این ادبیات، از روش فراتحلیل نظریات استفاده شد و با مراجعه به آرا و نظریات جامعه‌شناسان و فیلسوفان علوم اجتماعی از جمله کارل مارکس، امیل دورکیم، ماکس شلر، کارل مانهایم، آنتونیو گرامشی، پیتر برگر، یورگن هابرماس، سی رایت میلز، آلوین گولدنر، پیتر برگر، توماس لاکمن، میشل فوکو، ادوارد سعید، توماس اسپریگنز، جورج ریتزر، آلن چالمرز، علی شریعتی، محمد مجتهد شبستری و عبدالکریم سروش، فرآیندهای دگردیسی معرفت اجتماعی، به‌صورت سه فرآیند ناظر بر دگردیسی معرفت اجتماعی به سه سازه نظری دگماتیسم، بیگانگی و ابزارگونگی تحریر یافت و عوامل مؤثر بر تکوین این فرآیندها شناسایی شد. یافته‌های اصلی کار عبارت از این است که دگردیسی به دگماتیسم به‌صورت فاصله‌گرفتن معرفت اجتماعی از اعتبار زمانی آن محقق می‌شود. دگردیسی به بیگانگی به‌صورت اقتباس معرفت اجتماعی بدون اعتنای کافی به اعتبار

محلی و گروهی آن به وجود می‌آید و دگر دیسی به ابزار گونگی نظری به صورت جابه‌جایی در غایت معرفت اجتماعی پا به عرصه می‌نهد. عوامل تکوین دگماتیسم و بیگانگی به لحاظ عینی در نقش‌آفرینی نیروهای دگماتیست و الینه، تأثیرگذاری مناسبات قدرت و محدودیت ارتباط با محیط تجلی دارد و به لحاظ ذهنی دایر بر داوری‌های غیر عقلانی و گرایش‌های روان‌شناختی به حفظ ثبات است و عوامل تکوین فرآیند ابزار گونگی نظری نیز به لحاظ عینی عبارت از نقش‌آفرینی نیروهای ابزار اندیش، ارتباط تنگاتنگ قدرت و معرفت و جامعه‌پذیری اثبات‌گرایانه دانش‌پژوهان علوم اجتماعی بوده و به لحاظ عینی ناظر بر عدم داوری منطقی در خصوص غایات معرفت اجتماعی از یک سو و ترس از واکنش اصحاب قدرت از سوی دیگر است. با توجه به این یافته‌ها پیشنهادهای کاربردی این مقاله ناظر بر ضرورت سنجش مداوم اعتبار تاریخی، اعتبار جامعه‌شناختی و اعتبار کارکردی معرفت اجتماعی برای ممانعت از دگر دیسی ناروای آن است و پیشنهاد تحقیقاتی قابل طرح، عبارت از انجام طرح‌های پژوهشی تجربی مناسب، برای سنجش اعتبار عملیاتی یافته‌ها است.

کتابنامه

۱. اسپریگنز، ت. (۱۳۷۷). *فهم نظریه سیاسی*. (ترجمه فرهنگ رجایی). تهران: آگاه.
۲. برووی، م. (۱۳۸۷). درباره جامعه‌شناسی مردم‌مدار. (ترجمه و تلخیص ن. شاهرکنی). *جامعه‌شناسی ایران*، ۸ (۱)، ۱۶۸-۲۰۱.
۳. بشیریه، ح. (۱۳۷۲). *انقلاب و بسیج سیاسی*. تهران: دانشگاه تهران.
۴. چالمرز، آ. (۱۳۷۸). *چیستی علم: درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی*. تهران: سمت.
۵. ریتزر، ج. (۱۳۸۲). *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*. (ترجمه محسن ثلاثی). چاپ هفتم. تهران: علمی.
۶. سروش، ع. (۱۳۷۵ الف). *فربه‌تر از ایدئولوژی*. چاپ چهارم. تهران: صراط.
۷. سروش، ع. (۱۳۷۵ ب). *قبض و بسط تئوریک شریعت*. چاپ پنجم. تهران: صراط.

۸. سروش، ع. (۱۳۸۴). *درس‌های فلسفه علم الاجتماع (روش تفسیر در علوم اجتماعی)*. چاپ چهارم. تهران: نشر نی.
۹. سعید، ا. (۱۳۷۷). *شرق‌شناسی*. (ترجمه عبدالرحیم گواهی). تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۰. شریعتی، ع. (۱۳۷۶). *ویژگی‌های قرون جدید*. جلد ۳۱. چاپ پنجم. تهران: چاپخش.
۱۱. شریعتی، ع. (۱۳۷۷). *جهان‌بینی و ایدئولوژی*. جلد ۲۱. چاپ چهارم. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۲. ضیمران، م. (۱۳۹۳). *میشل فوکو: دانش و قدرت*. تهران: نشر هرمس.
۱۳. علیزاده، ع.، اژدری‌زاده، ح.، کافی، م. و توکل، م. (۱۳۸۳). *جامعه‌شناسی معرفت*. قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۱۴. کافی، م. (۱۳۸۳). *جامعه‌شناسی معرفت امیل دورکیم*. *جامعه‌شناسی معرفت*. قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۱۵. گلوور، د.، استرابریج، ش. و توکل، م. (۱۳۸۳). *جامعه‌شناسی معرفت و علم*. (ترجمه شاپور بهیان، حامد حاجی‌حیدری، جمال محمدی، محمدرضا مهدی‌زاده و حسن ملک). تهران: سمت.
۱۶. گولدنر، آ. (۱۳۶۸). *بحران جامعه‌شناسی غرب*. (ترجمه فریده ممتاز). تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۷. مانهایم، ک. (۱۳۵۵). *ایدئولوژی و اوتوپیا*. (ترجمه فریبرز مجیدی). تهران: دانشگاه تهران.
۱۸. مجتهد شبستری، م. (۱۳۷۵). *هرمنوتیک کتاب و سنت*. چاپ دوم. تهران: طرح نو.
۱۹. میلز، ج. (۱۳۹۴). *بینش جامعه‌شناختی: نقدی بر جامعه‌شناسی امریکایی*. (ترجمه عبدالمعبود انصاری). تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۰. وینسنت، آ. (۱۳۷۸). *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*. (ترجمه مرتضی ثاقب‌فر). تهران: ققنوس.

۲۱. همیلتون، م. (۱۳۷۷). *جامعه‌شناسی دین*. (ترجمه محسن ثلاثی). تهران: تیبان.
22. Berger, P. L., & T. Luckmann, (1966). *The social construction of reality: A treatise in the sociology of knowledge*. Garden City, NY: Anchor Books.
23. Braybrooke, D. (1987). *Philosophy of social science*. Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall.
24. Habermas, J. (1971). *Knowledge and human interests* (J. J. Shapiro, Trans.). Boston: Beacon Press.
25. Hollis, M. (1994). *The philosophy of social science: An introduction*. Cambridge: Cambridge University Press.
26. Little, D. (1991). *Varieties of social explanation: An introduction to the philosophy of social science*. Oxford: Westview Press.
27. Schutz, A. (1967). *The phenomenology of the social world*. Evanston, IL: Northwestern University Press.

